

گفتگوی ویژه ماه با یک هنرمند عکاس

اسحاق آقایی

اسحاق آقایی زاده سال ۱۳۵۵ خورشیدی در استان کهگیلوه و بویراحمد در ایران است. آقایی را می‌شود یکی از پرکارترین عکاسان ایرانی در زمینه مردم نگاری، به ویژه عکاسی از زیست مردم روستایی و عشایری در استان زادگاهش دانست. از همین رو است که نمایشگاه‌های بسیاری از عکس‌های او، نه تنها در ایران، بلکه فراتر از آن، در جاهای دیگری، همچون شانگهای و پینگ یایو در چین، درسدن در آلمان، صوفیا در بلغارستان برپا شده است.



در این شماره از ماهنامه انسل گفتگویی ویژه با او داشته ایم که در دنباله می‌خوانید:

آیا شما خود را یک عکاس مردم نگار می‌دانید و آیا عکاسی برای شما در کوشش‌هایتان برای مردم نگاری چکیده می‌شود؟



با آگاهی از شناسه‌هایی که در زمینه مردم نگاری هست، به گمان، رسانه عکاسی به تنهایی پاسخگوی پژوهش‌ها در زمینه مردم نگاری نمی‌تواند باشد؛ با این همه، من باور دارم که بی‌چون و چرا، عکاسی با گرایش مردم نگاری و آن اندیشه و شیوه‌ای که بکارگرفته می‌شود تا زیست مردم یک سرزمین، پوشش آنها که جامه و پوشاک است که به تن می‌کنند، فرهنگ و آیین‌ها، گویشی که با آن سخن می‌گویند، و شیوه زندگی‌کردنشان را با پژوهشی همراه کند که سوییچه‌ی تصویری در آن برجسته است، آن زمان می‌شود داو آن را داشت که عکاسی مردم نگاری اکنون می‌تواند زیرشاخه‌ای از دانش مردم شناسی باشد. من خودم در محیط‌هایی روستایی و عشایری زندگی کرده‌ام و اینگونه

زیست مردم را به خوبی می‌شناسم و همین، می‌تواند چرایی دل‌بستگی بسیار من به ژانر عکاسی مردم نگاری باشد. بله من می‌توانم بگویم که در همین زمینه کار می‌کنم و کوشش می‌کنم تا سوییچه‌های گوناگون زیست مردم را در این بخش از کشور، با عکس‌هایم نشان بدهم و گفتنی‌های آنها را به این شیوه بازگو کنم. با این همه، سوییچه‌های هنری کار و بن‌مایه‌های زیباشناسی برایم نخستین چیزی نیست که در عکاسی مردم نگاری به آن بپردازم، چرا که سنج‌های این کار چیزهای دیگری هستند، هر چند که دانستن این بن‌مایه‌های هنری، بی‌گمان در زاویه دید، شیوه نگاه و آن داستانی که عکاس می‌خواهد در دل عکس‌هایش در ژانر مردم نگاری بازگو کند، می‌تواند کارساز باشد. خوب، در ژانر مردم نگاری، کفه «درون‌مایه» و «مستندنگاری» از آن «بن‌مایه‌های هنری» و «فرم» سنگین‌تر است؛ پس من در عکاسی مردم نگاری به دنبال نمایش‌های هنری در کارم نبوده‌ام، هر چند در ژانرهای دیگری که عکاسی می‌کنم این دیدگاه زیباشناسی هنری برایم برجسته‌تر است. در پاسخ شما باید بگویم که عکاسی کردن برای من در ژانر مردم نگاری به پایان نمی‌رسد. هر چند که من بگونه گسترده‌تری، درگیر عکاسی مستند اجتماعی هستم که زیست مردم و ویژگی‌های جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنم را در بر می‌گیرد، ولی در کنارش عکاسی دیگری که سوییچه‌های هنری در آن برجسته‌تر است را هم انجام می‌دهم.

آیا به باور شما، یک عکاس، هر چه ویژه‌کارتر باشد و در یک شاخه، بی‌پراکندگی کار کند، بهتر است؟ برخی می‌گویند که چنین دیدگاهی، هنر عکاسی را به سوی خردگرایی و پیشه‌ورزی گرایش می‌دهد تا کنجکاوای های زیباشناسانه هنری! در همین جامعه عکاسان ایران، کسانی هستند که بر پایه همین دیدگاه نکوهش شده اند؛ برای نمونه، به مریم زندی خرده گرفته می‌شود که چرا دارد از هر سوژه ای عکاسی می‌کند، ولی می‌بینیم که در عکس‌های او، از آنچه از رخداد های سال ۵۷ خورشیدی در ایران در ژانر مستند گرفته، تا پرتزه هایش و یا انبوهه‌هایی مانند کلاغ‌ها یا فرم‌های هنری ساخته شده از کتاب‌ها در



یک چاپخانه و ...، با اینکه ژانر عکاسی و سوژه‌ها بسیار پراکنده هستند، ولی نگاه زیباشناسانه و یکتای هنرمند را در همه آنها می‌توان دنبال کرد. یا می‌توانم از جاسم غضبانپور نام ببرم که در گفتگویی که با او در همین ماهنامه داشتیم، بازگو کرد که دوست دارد از هر سوژه چشمگیری که در سر راهش دیده می‌شود، عکس بگیرد، برای نمونه، این روزها، پیرنگی در دست دارد که از هر چیز ویژه ای که در هنگام گذر در خیابان‌ها و از کادر پنجره خودرو می‌بیند، عکاسی می‌کند. چکیده پرسش من این است که از دیدگاه شما، پافشاری بر گزینش یک ژانر و جستار یکتا برای عکاسی کردن، تا چه اندازه سودمند است؟

نگاه من به این گزاره ای که می‌گویید، اینگونه نیست! من از زاویه دیگری آن را می‌بینم. آشکار است که در عکاسی، چندین ژانر گوناگون داریم که گسترده‌ترین آنها، مستند اجتماعی است که ژانرهای دیگری همچون عکاسی خبری یا همان عکاسی برای روزنامه نگاری و چه بسا، عکاسی طبیعت هم به گونه ای زیر شاخه های آن شمرده می‌شوند. به باور من، کار بر روی یک ژانر برگزیده، می‌تواند عکاس را به یک نشانه یکتا در کارش برساند. از نگاه من، آن‌گونه از عکاسی که در هر ژانر و از هر سوژه ای عکس بگیریم، عکاسی گردشگری است! چرا که بیشتر اینگونه عکاسی کردن ویژه زمانی است که عکاس همچون یک گردشگر پا به جغرافیای تازه ای می‌گذارد و آن جای تازه، برای او دلپذیری های نو به همراه دارد. به گفته دیگر، عکاسی گردشگری، گونه ای سفرنگاری تصویری است و در آن می‌خواهیم در درازای سفر، از چیزهایی مانند معماری ساختمان‌ها، چشم انداز خیابان‌ها، رفتار و فرهنگ مردم، بازارهای کهن و نوین و همچنین طبیعت و بسیاری چیزهای دیگر که می‌بینیم عکاسی کنیم. خرده ای که بر این گونه از عکاسی کردن می‌شود گرفت آن است که برای آنکه یکجایی ذهنی بر روی جستار و سوژه روشنی در نظر گرفته نشده، پس داستان گویی در عکاسی سخت و چه بسا نشدنی می‌شود. امروزه عکاسی جهان به سوی داستان سرایی رفته است و تک عکس دیگر جایگاه برجسته ای در این میان ندارد. برای همین است که از دید من، عکاسی از هر سوژه ای که سر راه دیده می‌شود، مانند شکارچی بی‌هدفی است که به هر چه که در برابرش دیده شود، شلیک می‌کند! من به این گونه از عکاسی کردن باور ندارم و می‌اندیشم که هنرمند باید جهان خودش را برگزیده و با آن کنار آمده باشد. اگر می‌پرسید چرا؟! خوب، چون نیاز است درباره آنچه می‌خواهیم از آن عکاسی کنیم تا اندازه بسیاری شناخت و آگاهی پیدا کرده باشیم و پندار سازی سوژه‌ها از پیش برایمان شدنی باشد و سپس، بتوانیم به دست دوربین، آن پنداره را پیاده و داستانش را بازگو کنیم. اگر بی‌آنکه به این شناخت و آگاهی نیازین دست پیدا کرده باشیم و تنها هر جا که سوژه خوبی دیدیم، دوربین را بیرون بیاوریم و عکاسی کنیم، آنگاه، نقش عکاس در کار برجسته و پررنگ از آب در نمی‌آید؛ هر چند که در این شیوه هم می‌شود گاهی از روی نیک‌بختی، عکس خوبی هم گرفت که درونمایه یا دلپذیری های دیداری ویژه ای برای بیننده داشته باشد، ولی این جهان عکاس و دیدگاه اوست که باید دید که آیا در عکسی که گرفته است، دیده می‌شود یا نه! پس من باور دارم که هر عکاس باید ژانر و جستار خودش را در عکاسی داشته باشد و از این شاخه به آن شاخه پریدن، گواه آن سخن است که می‌گوید: «آشپز که دو تا شد، آش یا شور می‌شود و یا بی‌نمک!»

من خود از آن دسته کسانی هستم که باور دارم که برخی شاخه های فرهنگی-هنری، مانند عکاسی مردم نگاری که بایستگی و سودمندی های ملی دارند، چه در سویه مدیریت و چه در سویه های دیگری مانند هزینه کردها، فراهم سازی ابزار و نیازمندی های کار و، باید بی چون و چرا از سوی نهادهای فرهنگی کشور پشتیبانی شوند. تا چه اندازه عکاسانی همچون شما، که دلسوزانه و با دلبستگی و تلاش خودشان در این زمینه کار می کنند، به چنین نهادهایی برای سامان دهی رویه های پشتیبانی، فشار می آورند و آیا می توانند در دگرگونی نگرش سرپرستان به این جستار، کارساز شوند؟

در جامعه ای که ما در آن زندگی می کنیم، سیاست بر همه چیز، همچون هنر سایه انداخته است. با رفتن و آمدن هر دولتی، این سیاست های فرهنگی و هنری هم

دگرگون می شوند و برنامه روشن و دنباله داری در این زمینه نیست. در این ساختار دولتی، شماری سازمان و نهاد هستند که سرپرست و پیگیر فرهنگ و هنر در کشور هستند و به راستی، ما رخداد یا کار ویژه ای از سوی آنها در این زمینه نمی بینیم. بگذارید یک نمونه بیاورم، در سال ۲۰۱۴ میلادی من در یک جشنواره عکس در شهر «پینگ یایو» در کشور چین، در جایگاه عکاسی که کارهایش به نمایش گذاشته شده بود، شرکت کردم. سرپرستان برگزاری نمایشگاه، افزون بر نمایش عکس های چهاردهمین دوره این رویداد هنری-فرهنگی، عکس های سیزده دوره پیش از آن را هم به یک ریخت، هماهنگ و آراسته، روی دیوارهای شهر گذاشته بودند و در آن یک هفته ای که این رویداد برگزاری می شد، سراسر شهر به گونه ای درگیر با آن شده بود و شما در هر گوشه از فضای شهر، این عکس ها را می توانستید ببینید؛ اکنون این را بسنجید با آنچه در ایران رخ می دهد، شما اگر به وزارت فرهنگ و هنر بروید و درخواست کنید که آرشیو دوازدهمین دوسالانه عکس ایران که چندی پیش برگزار شده است را می خواهم، هیچ شگفت انگیز نیست که آن را نگهداری نکرده اند و ندارند. من به کارساز بودن این نهادهای دولتی باوری ندارم و هیچگاه هم چشم به راه یاری و پشتیبانی آنها نبوده ام. نه تنها من، بلکه بیشتر هنرمندان در جامعه هنری ایران، همین دیدگاه را دارند. اگر کاری می کنند، به یاری خودشان می کنند و وام دار دستگاه های دولتی نیستند. گواهی همین استان کهگیلویه و بویراحمد است که هنرمندانی که توانسته اند از آن سر بیرون بیاورند و در کشور به جایگاهی برسند، همه کسانی بوده اند که تنها با پشت گرمی خودشان و تاب آوری در برابر همه سختی ها و رنج هایی که در راهشان بوده است، پیشرفت کرده اند و به این جایگاه رسیده اند و وام دار هیچ سازمان و نهاد فرهنگی نبوده اند، در دیگر استان ها هم، همانند همین است. بنابراین، تا زمانی که فرهنگ و هنر در کشور ما در بند گزاره سیاست زدگی است، امیدی به دگرگونی و بهبود چیزی در این زمینه نمی توان داشت.





بگذارید به درون جهان عکس های شما برویم. در عکسی، جوانی را می بینیم که از یک سو، سبزه نوروز ایرانی را در دست گرفته و از سوی دیگر، جامه ای با نگاره های سراسر بیگانه به تن دارد. عکس دیگری هم هست که در آن، آنتن ماهواره و یک نیایشگاه سنتی در یک قاب دیده می شوند. از آنجا که شما در کار عکاسی مردم‌نگاری با جامعه روستایی و عشایری بسیار سر و کار دارید، درباره چالش ها و بیم هایی که فرهنگ بومی این دسته از مردم با آن روبرو است، چه می اندیشید؟



این طبیعی است که با گذر زمان، به خودی خود، شیوه زندگی جامعه های روستایی و عشایری با دگرگونی هایی روبرو می شود و پوست اندازی می کند. برای نمونه، امروزه دیگر کوچ عشایر با خودرو انجام می شود، ولی در گذشته، راه میان بیلاق تا قشلاق را پیاده می رفتند که این کوچ، ۱۰ تا ۱۵ روز به درازا می کشید. خوب، بخشی از این دگرگونی ها برای نسل های تازه ای است که آمده اند

که بگونه ای دیگر می اندیشند و بخشی از آن هم در پیوند با گسترش و پیشرفت فن آوری های نوین است. فن آوری های نوین به راستی در شیوه زندگی همه مردم جهان کارساز است و جامعه های عشایری و روستایی ایران هم جدا از آن نیستند. شوربختانه، پیامد این گزاره، دگرگونی های بسیاری از پوشش و گونه جامه ای که مردم به تن می کنند گرفته تا معماری خانه ها را در بر می گیرد. من در جایگاه عکاسی که به پژوهش شیوه زندگی این مردمان می پردازم، نمی توانم چشم خودم را بر روی آنچه دارد رخ می دهد، ببندم و باید آن را با عکس‌هایم مستند کنم، چرا که در آینده، این عکس ها برای کسانی که به دنبال پژوهش در جامعه این مردمان هستند، می توانند همچون سرچشمه‌ای از داده ها باشند. سویه دیگر این گزاره، پژوهش بر پایه دانش جتماعی است که بیرون از گفتگوی ماست و نیازمند کارشناس ویژه همان رشته است تا نظر بدهد، ولی آنچه من به چشم خود در این جامعه ها دیده ام و دریافته ام، دگرگونی‌های در پیوند با آمدن نسل های تازه و امروزی تر است که جهان و نگاه دیگری در سنجش با نسل های گذشته خود دارند. برای نمونه، در گذشته،



در میان مردم روستایی و عشایری، دلبستگی به گوش دادن آهنگ های بومی بیشتر بود، ولی امروز، پسند نسل تازه دگرگون شده است و آنها آهنگ های پاپ، راک و جاز از پراوازه ترین خوانندگان و هنرمندان جهانی را گوش می دهند؛ این نشانه ای است که این نسل، پسند و جهان دلیزیر خود را دریافته و پیدا کرده است. این جستار در موسیقی چکیده نمی شود و به همه سویه های زندگی عشایری و روستایی گسترش پیدا می کند. برای نمونه، در گذشته، در هر خانه روستایی اتاقی به نام مهمانخانه بود و انباری برای انباشتن چیزهایی مانند رختخواب و بالش ها و پتوها، ولی امروز دیگر چنین چیزهایی در خانه های روستایی دیده نمی شود و اکنون آنها خانه های خود را مانند خانه های شهری می سازند. شوربختانه یا خوش بختانه همه چیز دارد دگرگون می شود و من در جایگاه عکاس مردم نگار، چشم سومی هستم که به این دگرگونی های شیوه های زندگی مردم را می بینم و آنها را مستند و داستانشان را با عکس هایم بازگو می کنم.

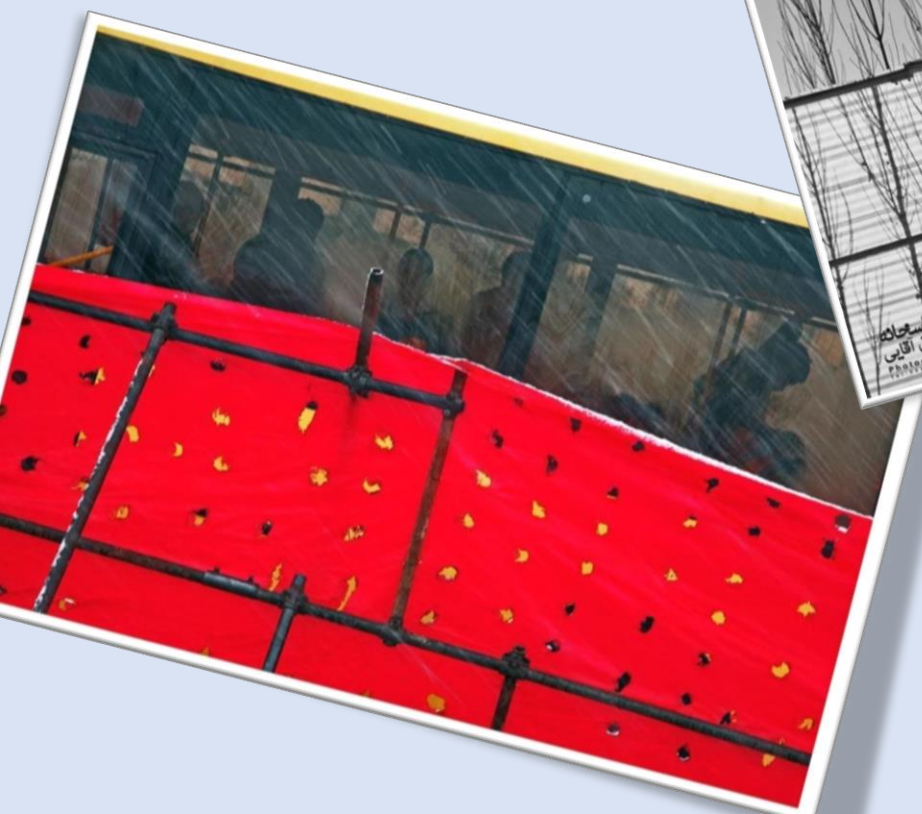
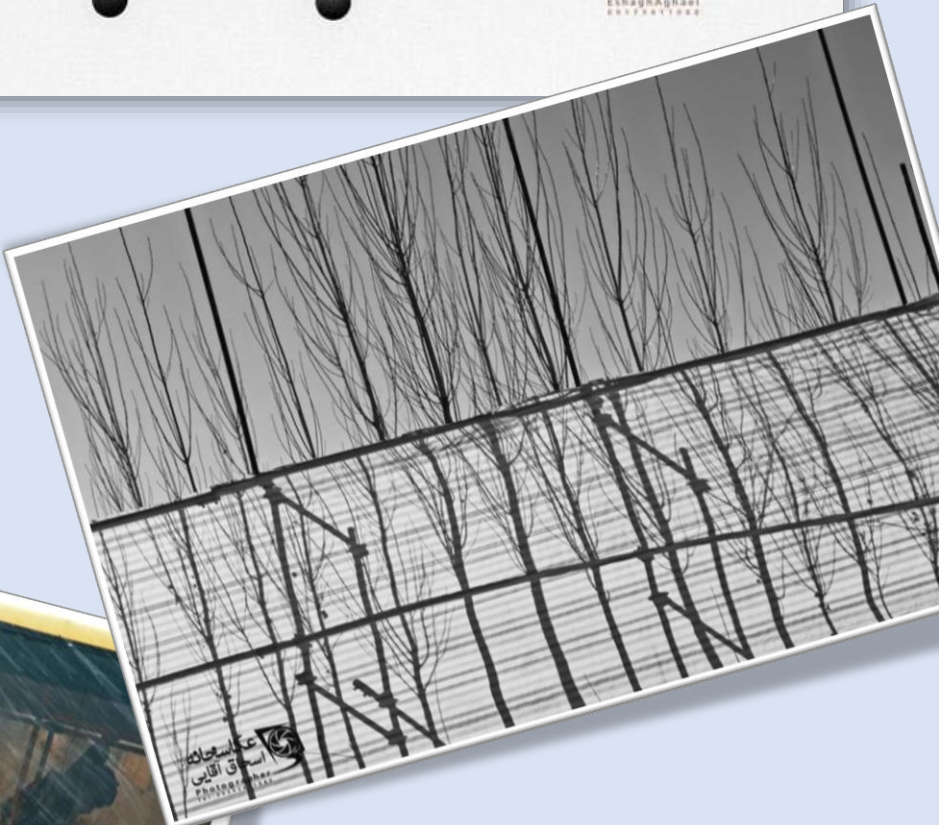
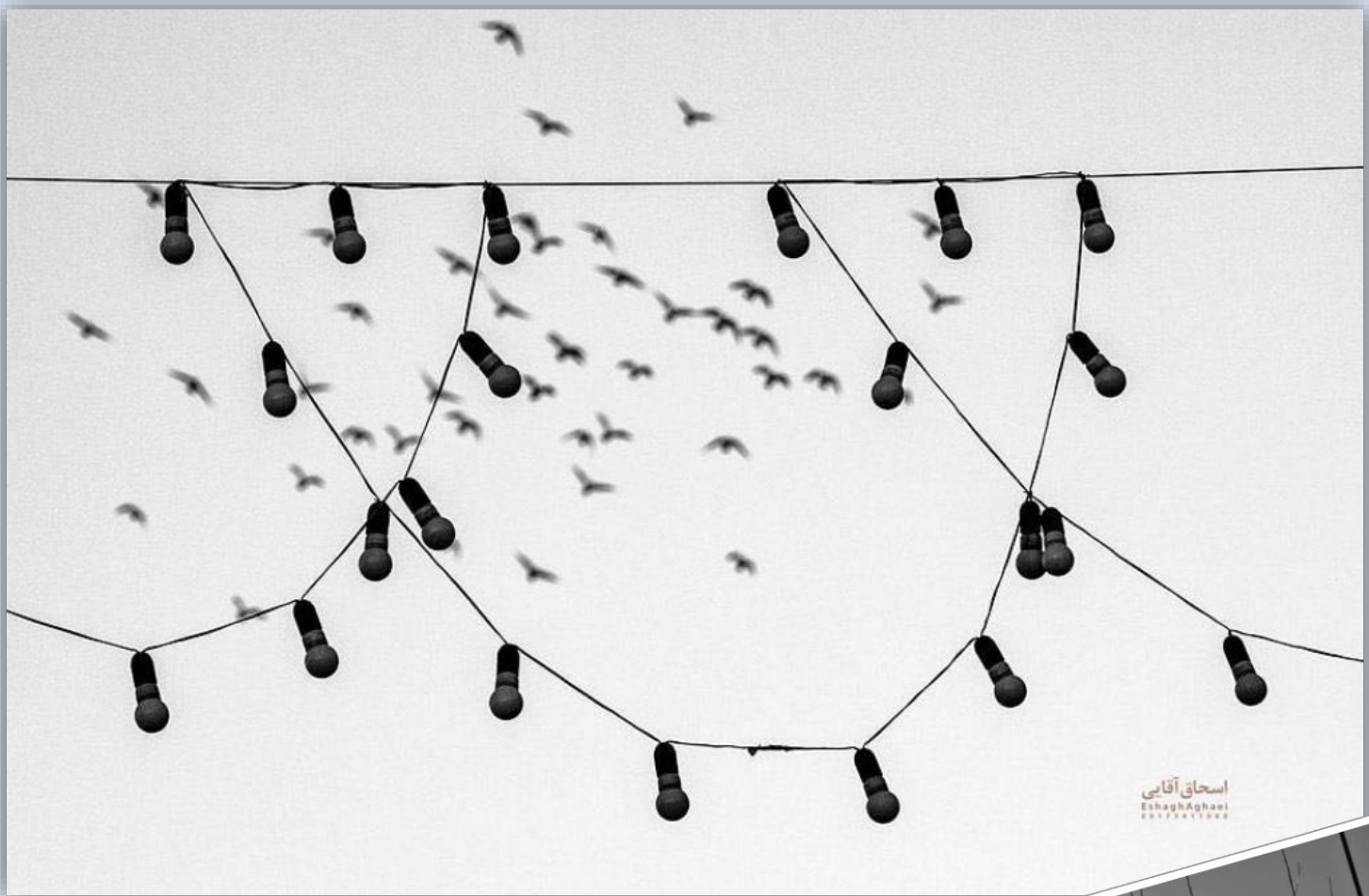


رویکرد شما در عکاسی سیاه و سفید چیست؟ آیا در ژانر عکاسی مستند و مردم نگاری که شما آن را دنبال می کنید، برداشتن بن مایه برجسته ای به نام «رنگ»، به مستند بودن عکس آسیب نمی زند؟

جستار ویژه در اینجا، نمایش عکس است. باید دید که هدف از به نمایش گذاشتن عکس چیست؟! اگر این هدف مردم نگاری باشد، آنگاه برداشتن رنگ از عکس نشدنی می شود، چون رنگ به همراه خودش بن مایه ها و نشانه هایی دارد که از آنها داده های بسیاری به دست می آید. برای نمونه، در جامه های زنان قشقای، ترک و لر و در نیز در هر زن روستایی، این رنگ در هماهنگی با طبیعتی است که آنها در آن زیست می کنند و نمی شود آن را از عکسی که با هدف مردم نگاری گرفته شده، برداشت. چه بسا، در بسیاری از آیین ها، رنگ خودش نماد و شناسه چیزی است. در نمای درونی خانه ها، پرده هایی که گذاشته می شود، دارای گلدوزی هایی است که طرح و رنگ آنها در هماهنگی با طبیعت و جانوران در همان پیرامون است، بنابراین، برداشتن رنگ از ترکیب بندی چنین سوژه هایی، می تواند دریافته را سراسر دگرگون کند و به باور من، در عکاسی مستند و به ویژه زیرشاخه مردم نگاری، ربودن رنگ از عکس نادرست است. ولی، زمانی هست که شما در عکاسی مستند، هدف دیگری را دنبال می کنید؛ مانند اینکه به دنبال کارسازی احساسی که در سوژه هست بر روی بیننده هستید، در اینجا، داستان و درون مایه از ریزه کاری های پژوهش مردم شناسی ارزشمندتر می شود و اینجا است که سیاه و سفید کردن عکس در راستای این هدف سودمند است.

به نظر می رسد که شما با شیوه برش عکس، به گونه ای از ترکیب بندی دست پیدا کرده اید که می تواند شناسه کار شما شود، این برش ها، گاهی چشم را به سوی دست ها و آن کاری که دارد با دست انجام می شود می کشاند و گاهی هم، با پاک کردن چهره از عکس، درون مایه را بسیار پررنگ تر به دید می آورد؛ ترکیب بندی دلخواه عکس، از دید شما چگونه است؟

برای ترکیب بندی بر پایه دانش عکاسی شناسه ای هست که در بخش الفبای تصویر به مانند خط، رویه، نقطه و بافت و ... جا می گیرد. این شناسه ریخت آموزشی این گزاره است. من با اینکه به همه این پایه های کار آگاهی و شناخت دارم، ولی بیشتر به دنبال گونه ای از ترکیب بندی حسی در کارم هستم. برای نمونه، با گزینش زاویه دید و یا فاصله کانونی برجسته تری، تلاش می کنم تا آن حسی که در سوژه به دنبالش هستم چه غم، چه شادی و یا هر حس دیگر را درون ترکیب بندی عکس بنمایانم. در هنگام عکاسی مستند اجتماعی، در کنار آگاهی و شناختی که از بنیادهای هنری دارم و آنها را بکار می گیرم، ترکیب بندی حسی چیزی است که همواره به آن می پردازم.



هنگام بازیابی کارهای شما، با دسته بزرگی عکس در ژانر مستند اجتماعی روبرو هستیم که آدم‌ها را در زیستگاه بومی خود به تصویر می‌کشند، ولی در عکس‌های دیگر، یک نگاه زیرکانه که به هنر انتزاعی گرایش دارد هم دیده می‌شود. این نگاه ویژه ریشه در کجا دارد؟

من در پاسخی که به پرسش نخست شما دادم، درباره این گفتم که من عکاسی را از دو زاویه گوناگون می‌بینم، یک نگاه درباره مردم نگاری در جامعه‌های روستایی و عشایری دارم که در آن، بن‌مایه‌های هنری برایم کمتر برجسته هستند و بیشتر به دنبال سوبه پژوهشی مردم نگاری هستم. ولی از سوی دیگر، دوست دارم که جهان و جهان‌بینی خودم را هم در عکاسی دنبال کنم که آنگاه، سوبه هنری عکس برایم برجسته‌تر می‌شود. بنابراین، در این گونه عکس‌هایم، کوشش می‌کنم که فرم و درون‌مایه را بگونه‌ای آمیخته کنم که عکسی که به دست می‌آید هنری‌تر باشد. من باور دارم که ادبیات مادر همه هنرها است و ادبیات است که جهان و راه جهان‌بینی آدمها را می‌سازد، از همین رو، بسیار دوست دارم که به ادبیات بپردازم و بسیار داستان‌های کوتاه و بلند و شعر می‌خوانم و به کارسازی آن در عکاسی کردنم باور دارم، بگونه‌ای که فلسفه و شاعرانگی را به درون عکس‌هایم و فراتر از آن به دیدگاهی که به جهان پیرامونم دارم، راه داده است.

یکی از چیزهایی که به سادگی نمی‌توان در بررسی عکس‌های شما از آن گذشت، زاویه نگاه است، بگونه‌ای که زاویه دید، گاهی چنان ویژه و چشمگیر است که بی‌گمان باید آن را ستود. عکس‌هایی هستند که از بلندی به سوژه نگاه می‌کنند و برخی دیگر که انگار دوربین هم‌رویه با زمین است؛ در بیشتر عکس‌هایی که از کودکان گرفته‌اید، زاویه دید با کوتاه اندامی آنها برابری می‌کند. شما خود آموزگار هنر عکاسی هستید، از نگاه شما، گزینش زاویه دید چگونه در یک عکس کارساز می‌شود؟

همانا، هر آدمی برای گفتگو با دیگران زبانی را بر می‌گزیند. به گمان، یکی از چیزهایی که من را به سوی عکاسی کشاند، همین است؛ چرا که می‌اندیشیدم که با عکاسی می‌توانم با دایره گستره‌تری از آدمها گفتگو کنم و به این شیوه، جهان و اندیشه خودم را برای آنها بازگو کنم. در عکاسی، بن‌مایه‌هایی هست که با دانستن و بکار بردن آنها، شما می‌توانید بیننده عکس و شنونده سخت‌تر را برای زمان بیشتری پای کارتان نگه دارید. این زمان بیشتر برای دیدن کار شما، دستاوردش آن است که بیننده، دریافت بیشتری از آنچه شما خواسته‌اید بگویند پیدا می‌کند. جدا از بکارگیری بنیادهای



فن عکاسی و نیز جدا از آن درون‌مایه و سوژه‌ای که برای عکس برگزیده‌ایم، چیز دیگری که در این میان بسیار کارساز است، برگزیدن زاویه درست است. نباید فراموش کنیم که ما در جایگاه یک عکاس در پشت دوربین، می‌خواهیم با عکس‌مان داستانی را برای بیننده بگوییم، پس ارزشمند است که شما می‌خواهید از کدام زاویه به این داستان بپردازید و این چیزی است که من در کارم برای آن ارزش می‌گذارم. همچنین، شما در پرسش، از عکاسی کردن از کودکان گفتید؛ در این باره باید افزون کنم که کودکان همیشه روحی ساده، ناب و بی‌شیله پيله‌ای دارند، شما هرگاه با کودکان روبرو می‌شوید، برای نمونه در آیین‌های غمگساری و یا جشن‌ها و شادی‌ها، آنها را می‌بینید که در جهانی دیگر و ویژه خودشان زندگی می‌کنند، بازی خودشان را می‌کنند و گویی با آن رنج و غم بیگانه هستند. این برای همان سرشت کودکان آنهاست. پس ما در هنگام عکاسی از کودکان، با برگزیدن زاویه درست، آن روح و فر ویژه کودکان آنها را پاسداری کنیم. من در بسیاری جاها، زمانی که خانواده‌ها را می‌بینم که دارند از کودکانشان عکاسی می‌کنند، ولی از زاویه بالا به آنها نگاه می‌کنند، تلاش می‌کنم تا برای آنها این را روشن کنم که تا چه اندازه گرفتن عکس از زاویه بهتر و از برابر و هم‌اندازه کودکان و نه از بالاسر، می‌تواند از نظر روانی بر روی بیننده عکس کارسازي بهتری داشته باشد. این چیزی است که خودم هم در کارم به آن آگاهی و باور دارم.

شما در کشورهای دیگری همچون ترکیه، گرجستان، آلمان و چین هم عکاسی کرده اید، در سنجش با ایران، آیا عکاسی از مردم در جاهای دیگر جهان، ناهمسان است؟ آزموده شما در این باره چیست و روی هم رفته، عکاسی کردن از مردم در ژانر مستند، بدون دانستن نکته های آن، می-تواند چه چالش هایی را به همراه داشته باشد؟

ما در هر جغرافیایی که بخواهیم عکاسی کنیم، چه آنجا که زیست خودمان است و چه بیرون از مرزها کشورمان، نخستین چیزی که باید گفته شود آن است که باید به آگاهی و مردم شناسی و جامعه شناسی درباره مردم آن کشور پرداخته شود.

عکاسی کردن بی شناخت، می تواند چالش های بسیاری را پیش بیاورد. گزاره دیگر در این باره، زبان است. زمانی که می خواهیم از آدم ها عکاسی کنیم، نیاز است تا گفتگویی در این میان آغاز شده باشد تا عکاس و سوژه به هم نزدیک تر شده و در پی آن، عکس بهتری گرفته شود. خوب، زمانی که زبان مردمی را ندانیم، سختی هایی در کار پیش خواهد آمد. برای نمونه، در هنگام عکاسی کردنم در کشور چین، یکی از چیزهایی که من را از نزدیک شدن به سوژه هایم باز می داشت همین ندانستن زبان آنها بود. بی گمان چالش ها در این زمینه بسیاریند، ولی برجسته ترین آنها همین نکته هایی بودند که در اینجا برشمردم.

شما از آن آموزگاران هستید که همواره عکاسان را برای دیدن عکس های خوب به شور می آورند. از آنجایی که در این شماره از ماهنامه انسل به زندگی و کارهای هنری سیاستیئو سالگادو پرداخته ایم، می خواهم بدانم از دیدگاه شما چه بن مایه های برجسته ای در کار این عکاس پرآوازه هست که می توان با ریزبینی بیشتری دیدشان، کنکاشان کرد واز آنها آموخت؟

نسخت آفرین به شما در ماهنامه انسل می گویم که برای سالها است که این کار ارزشمند را منتشر می کنید. بی گمان، کار شما در بالابردن اندیشه و دیدگاه و بینش هنری دوست داران و دنبال کنندگان هنر عکاسی کارساز است. اینکه، افزون بر گفتگو با عکاسان، در هر شماره به بررسی پرونده یک عکاس و کارهایش می پردازید، بسیار خوب است و به راستی برای جامعه عکاسی ایران کاری نیازین بوده است. ولی درباره سالگادو باید بگویم که بی گمان او یکی از بزرگترین و برجسته ترین عکاسان در ژانر مستند اجتماعی به شمار می آید. عکس های او از شیوه زندگی مردم در بخش های گوناگون در جهان و به ویژه نمایش ناهنجاری هایی که در زندگی روزمره آدم ها هست، عکس های او را ارزشمند کرده و بازخوردهای بسیاری در جهان درباره کارهایش به همراه داشته است. فراتر آن، او گاهی به جامعه جهانی تلنگری زده است تا آگاهی آنها به یک ناهنجاری کشانده شود. او بیشتر به سراغ سوژه هایی می رود که آدم هایی هستند که با سختی ها درگیرند و او با عکس هایش کوشش کرده است تا چشم و نگاه جهانیان را به سوی زندگی پر چالش این آدمها بکشاند و از این راه، توانسته است تا دگرگونی هایی به سود این آدمها و برای بهبود کار و زندگی شان پدید آورد. انبوهه عکس او از کارگران معدن طلا در برزیل، انبوهه هایی که از مردم آفریقا گرفته است و دیگر کارهایش همه درخشان هستند و او عکاسی است که توانسته ژانر مستند اجتماعی را گسترش داده و کارسازی و توانایی عکاسی برای دگرگونی های اجتماعی و بهبود زندگی مردم را با کشاندن نگاه جهانیان به چالش ها بازنمایی کند.

با سپاس از زمانی که برای این گفتگوی ارزشمند به ما دادید.

رضا تجویدی، ماهنامه انسل، فروردین ۱۴۰۴ خورشیدی





نام عکس: حمام از: اسحاق آقایی